

## به هر نسل ایرانی

### یاد آورید

## گذشته پرافتخار ایران را

احسان طبری

درباره فرهنگ ایران و سیاست درست فرهنگی در کشور ما

### ۱- سمت تکامل فرهنگی هنری ایران

دولت های معاصر علاوه بر سیاست خارجی، داخلی، اقتصادی، نظامی و غیره در زمینه بسط فرهنگ و سمت تکامل آن نیز سیاستی دارند که «سیاست فرهنگی» (Kulturpolitik) نام دارد. برای کشور ما که هنوز، علیرغم آنکه بیش از ۱۰۰ سال است تجدد خود را شروع کرده، ولی هنوز در آغاز تنظیم جامعه و مدنیت خود به معنای امروزی کلمه است، داشتن دیدی روشن در زمینه «سیاست فرهنگی» ضرور است. این مطلبی نیست که اظهار نظر یک یا چند تن حل کند ولی این مطلبی است که به بررسی و دقت نیازمند است، این مطلبی است که در آن مسائل قابل بحث و نقد وجود دارد.

درباره مفهوم «فرهنگ» می توان بحث های دور و دراز کرد. می توان «مجموع تمدن مادی و معنوی یک جامعه را در گذشته و حال» در این واژه گنجانند. ولی در این نوشته، هر جا از فرهنگ سخن می رود، منظور همان مفهوم محدودی است که در سال های اخیر در کشور ما از این واژه اراده می شود. یعنی فرهنگ هنری. دعوی ما اینست: سمتی که فرهنگ ایران، یعنی هنرهای تصویری و نمایشی، معماری، موسیقی، ادبیات، سینما و رادیو و تلویزیون (تا آنجا که محتوی هنری آنها مطرح است) بشکل خود به خودی و یا در اثر رهبری ناروا و مداخلات ناشیانه رژیم (گذشته) به خود گرفته، در مجموع سمت غلطی است، نشانه آن است که فرهنگ مداران ایران نخواستند به عمق مطلب توجه کنند و دارای «سیاست فرهنگی» سنجیده ای که بر مبنای علمی متکی باشد، نبوده اند.

پیش از تمهید این مطلب و اثبات این مدعا، بیجا نیست درباره برخی مفاهیم اساسی توضیحی بدهیم، اصناف هنر زمان ما را از جهت منشاء پیدایش و سبک برخوردش به واقعیت می توان به سه نوع عمده تقسیم کرد: هنر کلاسیک، هنر عوام (یا فولکلوریک)، هنر پیشتاز (یا آوانگارد، یا مدرن). هر یک از این سه مفهوم را نیز می توان به ایرانی و جهانی تقسیمی کرد. بدینسان ما با شش عرصه هنر در هر زمینه (مانند ادب، پیکرنگاری، معماری، نقاشی، موسیقی، تئاتر، سینما و غیره) سروکار داریم.

مثلا با موسیقی کلاسیک جهانی (غربی) و موسیقی کلاسیک ایرانی و موسیقی فولکلوریک خلق های دیگر و موسیقی فولکلوریک خلق های ایران و موسیقی مدرن یا آوانگارد جهانی و موسیقی مدرن یا آوانگارد ایران سروکار داریم.

به آسانی دیده می شود که از ترکیب آن شش عرصه با اصناف هنر، رشته های مختلف اساسی (نه فرعی و ترکیبی) پدید می آید. وظیفه عبارت است از: حفظ و بسط و تکامل هماهنگ کلیه این رشته ها و تامین روابط و تاثیرمتقابل این رشته ها درهم (زیرا از این تاثیرمتقابل اشکال فرعی و ترکیبی متعدد و بسیارمتنوعی پدید میشود). خطائی از آن کلانتر نیست که در میان این رشته های متعدد ناهماهنگی و نابسامانی رشد پدید شود و با یک رشته مطلق گردد و دیگر رشته ها فراموش گردند.

برای روشنی مطلب مثالی بزنیم: بعنوان نمونه نقاشی را برگزینیم. نقاشی آکادمیک، نقاشی کلاسیک ایرانی (مینیاتور) نقاشی فولکلوریک (مثلا نقاشی قهوه خانه و نقشهای تزینی و چوب و فلز و سنگ و غیره) نقاشی آوانگارد جهانی و نقاشی مدرنیستی در ایران چنین است رشته های عمده نقاشی. نقاشی از جهت رابطه اش با تأثر و سینما و تلویزیون و معماری، آثار ادبی و موسیقی و صنعت و بازرگانی و غیره، مقداری رشته های ترکیبی بسیار متنوع ایجاد می کند. برای تکامل نقاشی ایران، با توجه به بصرنگی ساختمان داخلی آن، چه باید کرد. بنظر ما باید:

۱- نقاشی کلاسیک ایران (و بطور عمده مینیاتور) از هر باره بررسی و حفظ شود و بسط یابد و با زندگی امروزی- البته نه بشکل بازاری و کاسبکارانه متداول- تطبیق گردد. باید تاریخ نقاشی کلاسیک ایران مطالعه و تدوین گردد. باید تصاویر استادان بزرگ نقاشی کلاسیک ایران تکثیر شود و تالارهای ویژه عرضه داشت این تصاویر بوجود آید. باید از استادان نقاشی کلاسیک ایران بهترین تشویق بعمل آید.

۲- نقاشی آکادمیک (بوژه اروپا تا اوائل قرن کنونی) با تمام قوا تعلیم داده شود و برای معرفی نقاشان بزرگ کلیه اقدامات لازم بعمل آید. بدون ایجاد یک پایه محکم دانش آکادمیک در ایران ابداء و اصلا نمی توان به تکامل جدی نقاشی در ایران امیدوار بود.

۳- درباره نقاشی تطبیقی خلق ایران بررسی لازم بعمل آید. نقش ها و تصاویر پارچه ها، فروش، ظروف، ابنیه و غیره بررسی و حفظ شود و گسترش یابد و استاد کاران خلقی از هر باره مورد حمایت و تشویق قرار گیرند. نیز از نقاشی و هنر تصویر فولکلوریک ملل دیگر که در این زمینه بوژه نبوغی شایان دارند (هندیها، ژاپنیها، چینی ها، کشورهای اروپائی) معرفی و بهره گیری لازم بعمل آید.

۴- نقاشی آوانگارد (فوتوریسم، دادائیسم، فوویسم، تاشیسم، ایستراکسیونیسم و غیره و غیره) با دقت مطالعه شود و برای معرفی استادان مسلم این مکاتب اقدام لازم بعمل آید و نیز نقاشی مدرن ایران میدان لازم را برای عمل و تظاهر خود بدست آورد.

ولی بیان ساختمان بصرنگ هر صنف جداگانه هنر و ذکر ضرورت پرداختن دلسوزانه و همه جانبه به آن، هنوز کنه سیاست هنری ما را روشن نمی سازد. در این مورد هنوز نکته عمده نگفته مانده است:

بنظر ما عیبی که در سالهای اخیر دیده شده، علاوه بر سطحی بودن، علاوه بر مراعات نکردن تناسب و هماهنگی و جامعیت رشد، عبارت است از تکیه ناروا و بیش از اندازه و یا حداقل مطلق شده به یک یا دو رشته و کم بها دادن به رشته های دیگر.

مثلا در رشته نقاشی مورد بحث، یک مرتبه میدان سخت بدست آوانگاردیست ها و نو آوران افتاد. یا در رشته تأثر توجه به فولکلور ایرانی و بی اعتنائی به تأثر کلاسیک و توجه پرستش آمیز به مدرنیسم مد شد. یا در رشته شعر، کسانی یافت شده اند که کلاسیک ایرانی و جهانی را ناچیز گرفتند و تنها نوپردازی را تقدیس کردند و غیره غیره.

این طرز تکیه ویژه بر روی یک رشته و مطلق کردن آن بنظر ما اولاً و بذاته سزا نیست و ثانیاً بالعرض برای کشور ما روانیست. ایران کشوری است در حال رشد، در حال پذیرش فرهنگ معاصر جهانی.

درک مدرنیسم بدون درک فرهنگ کلاسیک دشوار است. مدرنیسم در هنر (به معنای جدی کلمه) گاه (دربخش ها و جلوه های جدی آن) نوعی «ریاضیات عالی» است که بر پایه «حساب عادی» قرار دارد. بدون داشتن درک و یافتن مهارت در هنر کلاسیک، دست زدن به اسالیب مدرنیسم میتواند سطحی، دروغین و گاه صاف و ساده شارلاتانیسم باشد. هنر آوانگارد یا مدرن هنری است که می خواهد بند شکنی کند. موازین مسلم سنتی را زیر پا بگذارد، به جستجوی موازین نو برود، عرصه های تازه کشف کند و این وظیفه ایست لازم، مهم، ضرور و دشوار. ولی کسی از عهده این کاربرمی آید که در قله درک و آگاهی هنری باشد. البته ممکن است نواغ استثنائی و قریح شگرف بسیار بسیار کمیاب، بدون تدارک ویژه به کشفی دورانساز نائل گردند، بقول شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت  
به غمزه مسئلت آموز صد مدرس شد

ولی این کار همه نیست، حال اگر زمانی موسیقی دان، شاعر و نقاش و هنرپیشه و نمایش نویسی نو آور در کشوری که در آن تدارک و زمینه چینی محکم کلاسیک اندک است مانند قارچ از زمین برویند، چگونه باید قضاوت کرد؟ باید گفت مرتع تظاهر و جلوه گریهای عبث و بی پایه فراوان است و این مایه افتخار هیچ کشوری نیست. اینهمه محصولات خود رو و کم مایه و بی پیشینه و «از زیر بته بیرون آمده» در تاریخ ارجی و درسرای زمانه دوامی نخواهد داشت.

فرهنگ مداران رژیم (گذشته) یا عیب کار را نمی دیدند یا از مطلب پرت بودند و یا در ایجاد این هرج و مرج تعدد داشتند و یا همه ابتذال و دیوانگی با هنر اصیل و فرهنگ اصیل پیوندی ندارد. «مبتدل» و «جنون آمیز» هرگز هنری نیست، و ای بر آنکه این دو مبداء به پیوندند و «ابتذال های جنون آمیز» (مانند «قدسیسم» در شعر) پدید آید! آری الهامات و شورهای هنری مایه ای از نابهنجاری روح و طبع با خود دارند ولی هر نا بهنجاری حتما و بالضروره هنر نیست. هر گسسته بافی و مبهم گوئی که شعر و هر در هم سازی و بیهده پردازی نقاشی نیست. طغیان و بندشکنی و جستجو در عرصه هنر ضرور است ولی هریاگی طغیانگر و مدعی جستجو که به هدف نرسیده و هر غواص که مروارید بر نمی آورد و هر مرواریدی در غلطان نیست.

میدان دادن به ابتذال، دیوانگی و هرج و مرج، نداشتن سیاست علمی و صحیح هنری و فرهنگی، مارا نه امروز و نه فردا بجائی نخواهد رساند. ما زودتر از ژاپنی ها به «تسخیر تمدن فرنگی» (به گفته دکتر شادمان) دست زدیم و زودتر از آنها «دارالفنون» خود را ساختیم، ولی آنها کجایند در این دیر تحیر و ما کجا و حال آنکه ما به سبب آنکه زمانی از بانیان «رنسانس شرق» بودیم و پیش از رستاخیز علم و ادب در اروپا، اعجوبه های علم و هنر خود از قبیل بیرونی، رازی، ابن سینا، فردوسی، نظامی، خیام و سعدی را به تاریخ تقدیم کرده ایم و با غرب هم قرابت مدنی و نژادی و جغرافیائی داشته ایم، می بایست پیشتر بتازیم. علاوه بر علل مهم و اساسی دیگر، این عیب فرعی ولی قابل توجه نیز در کار ما بود که هرگز در تسخیر تمدن جدید دارای اسلوب سنجیده ای نبوده ایم.

کوتاه سخن در تکامل هنری و فرهنگی رژیم گذشته نه «تناسب و جامعیت رشد» دیده می شد و نه «یافت صحیح نکته عمده» و حال آنکه هر دو این شرایط از اهم شرایط در تنظیم یک سیاست صحیح است. تکرار می کنیم، علاوه بر مراعات تناسب و جامعیت رشد باید نکته عمده را یافت و نکته عمده پایه گذاری محکم فرهنگ ایران بر اساس مطالعه تعلیم و درک عمیق هنر کلاسیک و فولکلوریک ایران و جهان است. آوانگاردیسم تنها به مثابه فرزند، مکمل و محصول این عمل مفهوم والا بکلی بیراهه است.

## ۲- شیوه برخورد به میراث معنوی ایران

در میان خلق های جهان، تعداد آن خلقها که ماترکی سرشار از فرهنگ مادی و معنوی از نیاکان دور و دورتر خویش دارند، معدود است. یکی از آنها مردم سرزمین ایرانند که آثار تمدن «سنگ کهن»، «سنگ میانه»، مکشوفه درتپه های گیان و سلیک و حسنلو و غار کمرنید (دراشرف) و نقاط دیگر قدمت مدنی آنها را به ۱۲-۱۳ هزار سال میرساند! امروز دیگر روشن شده است که تمدن ایرانی به دوران آریائی محدود نیست و دولت های ما قبل آریائی مانند لولویی و خوتی و ایلام دامنه عمل خود را به قریب **هفت هزار سال** پیش از این می کشانند. و نیز ثابت شده است که مدنیت باستانی آریائی ما نیز به آن حد و مرزی که مورخین یونانی محدودش ساخته اند، محدود نبوده است و روایات اوستائی و پهلوی در باره «پره داتان» (پیشدادیان) و «کویان» (کیان) و جمشیدیان، بیانگر آن مدنیت آریائی است که در خاور ایران گسترده بود. و نیز فرهنگ دوران بیش از چهارصد سال پادشاهی اشکانیان (که ذکر آن در خداینامه ساسانی و شاهنامه فردوسی فراموش شده بود) اینک از پرده نسیان و غفلت بدرآمده و تحقیق علمی درباره آن آغازتجلی نهاده است. لذا اگر بخواهیم متوقع باشیم، از **سیزده هزار سال** پیش و اگر بخواهیم محبوب تر باشیم از هفت هزار سال بازדיان سرزمین، انسانها در کار ساختن و آفریدن و ازدوران **سنه خردمند** و **اوشنردانا** و **زرتشت** پیغمبرتا عهد فردوسی و خیام و ابن سینا و سهروردی و مولوی و سعدی و حافظ و صدرالدین شیرازی و از آن عهد تا عصر ما که امثال قزوینی و بهار و دهخدا و هدایت و نیما را عرضه داشته، شور و شعور ایرانی گرم درخشیدن و تافتن است.

**تمدن ایرانی** چه سفر دراز و پرافتخار و سرشار را پیموده است! این گنج متراکم، اهمیتی کمتر از گنج های نفت و آهن و اورانیوم و زرو سیم و مس که در دل کوههای فلک فرسا و اراضی زرد رنگ ایران نهفته و رژیتم (گذشته) آنها را خائنانه بغارت داده، ندارد. بلکه اهمیت آن ده چندان است. و این سخن به از جهت **عجب قومی** و باد و بروت نژادی است، زیرا نگارنده از چنین خیره سری ها و خام طبعی هائی بدور است، بلکه از جهت تاثیر مشخص، واقعی و سازنده ای است که این فرهنگ در ایجاد **شخصیت مدنی** نسل معاصر دارد. وجود چنین تمدن متراکم و پرمحصولی هم **اعتماد بنفس ایرانی** را بخود بیشتر می کند، هم قدرت ادراک و **منطق عقلی و ذوقی** او را نیرومندتر میسازد، هم به او **مقیاس تمیز و معیار داوری** عرضه می دارد، هم او را برای برخورد با تمدنهای دیگر و صرافای و اخذ و اقتباس آنها آزموده تر و بصیرتر می گرداند و غیره و غیره. در تاریخ معاصر ما غرور منطقی و اعتمادی که از این مدنیت کهن برخاسته بارها ایرانی را به قهرمانی ها، ایستادگی ها و جلوه گری های شگرف رهنمون بوده است و امروز و در آینده الهام بخش تلاشها و طلب های اوست و خواهد بود.

البته این تمدن سرشار و این سنت گرانبار تنها انگیزنده نیست، گاه بازدارنده است. اگر ما باین سنت با نظر نقادی و تحلیلی علمی، از موضع امروزی ننگریم و آنرا امری مقدس و مطلق و کمالی برتری ناپذیر بشمریم، آنرا به قیدی برپای خویش بدل ساخته ایم. اگرچنین نکنیم ارثیه پارینه، چنانکه گفتیم دستمایه برارنده و نیکی است برای آنکه بساط رنگین مدنیت نوین ایرانی را بشیوه ای بدیع در بازار تاریخ بگستریم.

## چگونه باید باین میراث هنگفت برخورد کرد؟

۱) باید آن را بشکل جامع مورد بررسی قرارداد و فراز و نشیب آن را ماهرانه و ستادانه شناخت،

۲) باید آن را مورد تحلیل علمی و نقادی و صرافى از جهت نیازهای امروزی تکامل اجتماعی قرارداد و عناصر زیبا و زیبای آن را برگزید و آن را در مدنیت امروزی ایرانی وارد ساخت تا رنگ ویژه ایرانی با مضمون جهانی تمدن پیوند یابد.

برای بررسی فرهنگ هفت هزار ساله مادی و معنوی مردم ایران باید کار همه جانبه، پر وسواس، حوصله سوز، پر ریزه کاری و دامنه داری از جانب متخصصین امر انجام گیرد. اکنون بیش از قرنی است که نخست خاورشناسان اروپائی و سپس دانشمندان ایرانی در این راه گام گذاشته اند و برای تنظیم تاریخ سیاسی و ادبی و نظامی و هنری و مطالعه صرف و نحو و لغت و فلسفه و منطق و مذهب و عرفان و امثال و حکم و آداب و رسوم و علوم و معماری و خط و تذهیب و کوزه گری و نساجی و غیره و غیره این سرزمین هزارها کتاب و رساله و مقاله نوشته اند. با همه اینها هنوز آنچه که باید بشود در قبال آنچه که شده ناچیز است. حتی در زمینه مطالعه تاریخ ادبی ایران از دورترین ازمینه تا امروز (یعنی عرصه ای که در آن شاید بیش از عرصه های دیگر کار شده) هنوز جای خالی و نکات نا روشن و مطالب حل نکرده و سوالهای بی پاسخ و جهات لمس نشده فراوان است. حتی درباره شاعرانی مانند فردوسی و مولوی و نظامی و امثالهم «ویژه نامه» و «تک نگاری» جامع که موافق سبک امروزی تحقیق همه چیز، از تحلیل روحی چهره ها گرفته تا متریک اشعار و اسلوب زبان و نحوه واژه گزینی و غیره را بررسی کند، وجود ندارد. حتی در درسنامه های مدارس فهرست نسبتا جامعی از مطالب فرا گرفتنی، ولو با ایجاز مفرط، نیست و گاه فرد تحصیل کرده ایرانی از تصور کمابیش روشنی (مثلا از اساطیر غنی اوستائی و پهلوی که گاه از اساطیر یونان و روم کم نمی آورد) محروم است.

تا چه رسد مثلا تاریخ لباس و تاریخ طباطبائی و یا مطالعه آوا شناسی تاریخی یا جغرافیای تاریخی یا تاریخ تحول مکاتب نقاشی و تزئینی یا بررسی شیوه های مختلف روایی و طنز آمیز و حماسی در ادبیات ایران و گوشه و کنارهای دیگر.

خوشبختانه جنب و جوش در این زمینه کم نیست. تعداد پژوهندگان صالح و وارد و موشکاف رو به فزونی است. اگر کاربر این منوال سیر کنند و از اینهم روبراه تر شود، می توان امیدوار بود که علم ایرانی و جهانی کاربررسی جامع و موثق میراث عظیم مادی و معنوی هفت هزارساله ما را طی چند دهه آینده بطور عمده فیصله دهد و کار تحقیق در این زمینه را در شاخص ترین خطوط آن بسرانجام رساند. مردم ایران باید از آنچه که تا امروز در این زمینه شده است خرسند باشند و از پژوهندگان ایرانی و خارجی شکرگزاری کنند که قفل سکوت را از دروازه های کاخی کهن که مرده ریگ ماست برداشته و بما امکان دادند که در این دالانها و تالارهای هوش ربا به سیری لذت انگیز بپردازیم. ولی این تنها آغازی نیک است نه بیش. بررسی جامع و موثق تحقیقی و فاکتوگرافیک مدنیت کهن ما لازم است ولی کافی نیست. باید به تحلیل علمی و نقادی علمی (برپایه ضرورت های تمدن امروزی) دست زد. در زمینه ادبیات و فلسفه برخی آثار دکتر غنی، دشتی، زرین کوب، فروزانفر، سیدحسن نصر و غیره کوششی است برای تحلیل و برخی آثار کسروی کوششی است برای نقادی. ولی همه اینها در مرحله ابتدائی و جنینی است.

شاید زمانی که اسناد و مدارک گرد آمده بحد کافی باشد، عمل تحلیل، مقایسه، استنتاج، تعمیم، نقادی صرافى آسانتر شود و در واقع نیراین مرحله منطقی ضرورتا پس از مرحله تجربی در میرسد.

تنها پس از اجرای این وظیفه است که ما منظره ای بهم پیوسته از تکامل تمدن در ایران، مراحل آن، گرایشهای آن، تناقضات درونی آن، منابع تغذیه آن، میدان گسترش آن، حد و شیوه نفوذ آن، نقاط قوی و ضعیف آن و غیره و غیره خواهیم داشت. بدون چنین تحلیلی فراز و نشیب این تمدن بهم شبیه است: همه جا شاهانی و شاعرانی و دانشورانی بوده اند که زمانی زاده اند و زمان دیگر مرده اند. بقول جامی:

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان  
ثبت است در آن ز نامداران و یلان

در هر ورقش بخوان که: فی عام کذا  
قدمات فلان بن فلان بن فلان

ولی تحلیل و نقادی علمی، این تاریخ را جاندارمی سازد و نشان میدهد که مدنیت مادی و معنوی ایرانی چه سرگذشت دل انگیزی داشته است. و تنها پس از این بررسی است که می توان عناصر و زایای تمدن ایرانی را روشن ساخت و آنرا در نسج تمدن معاصر به عنوان رنگ ویژه ملی وارد کرد. تنها پس از این بررسی است که تصور ما از این مدنیت یک تصور جاهلانه نفی و تحقیر مطلق و یا یک تصور «ادیبانه» مدح و تجلیل مطلق نخواهد بود. تنها پس از این بررسی است که ما می توانیم سهم ایرانی خود را در تمدن جهانی، در تمدن اسلامی و در تمدن هندی معین کنیم، زیرا ما یکی از سازندگان این تمدنها هستیم و زندگی ما در زیر این طارم کبود بیهوده نبود.

مسئله آشنا ساختن وسیع و همه جانبه نسل معاصر و نسل های آینده با گذشته و حفظ پیوند ما بین اسلاف و اخلاف یک مسئله مهم، حاد و حیاتی است. بقول شاعر عرب:

العلی محظوره الاعلی من بنی فوق بناء السلف

(یعنی: نیل به بزرگواری جز برای آنکسی که بر بنیاد کارگذاشتگان بنا می کند، ناشدنی است.)

ما این حکم را نیز مطلق نمی کنیم ولی دانه زرینی در این فکر نهان است. ما آنچنان میرائی داریم که از آن نمی توان چشم پوشید. شادروان کسروی گاه بر روی برخی صحیفه های آن قلم باطل می کشید. او همان اندازه در این دآوری تند میرفت که کسانی که این تمدن را سر مشق ابدی بیندارند.

بهر صورت باید ایرانی از تلاش ارزنده نیاکان خویش، این بانیان گنبدهای پرنفش و نسیج های زر طراز و غزل های آهنگین و افسانه های دلنشین و اندیشه های ژرف فلسفی و عرفانی و نستعلیق های چشم نواز و پرده های دل انگیز موسیقی و طرح های جادویی مینیاتور و غیره و غیره با خبر شود.

تمام وسائل تمدن امروزی باید باین معرفی، باین عرضه داشت، کمک کند. شیوه عرضه داشت یک فرهنگ کهنه نیز باید طوری باشد که آنرا برای مردم امروز مطبوع و مفهوم گردانند.

بگذار ایرانی بداند که تنها یکی از بزرگترین ذخائر نفت عالم در سرزمین او نیست، بلکه یکی از سرشارترین ذخائر تمدن عتیق و قرون وسطائی نیز از آن اوست. و بگذار بر پایه این دو ثروت، ثروت مادی و ثروت معنوی بالا افرازد، بشکفد، ببالد و بشادی مردم خود و در دوستی با مردم کشورهای دیگر بار دیگر بلند آواز شود و زنجیرهای هر نوع اسارتی را بگسلد و فضیلت بشری و قومی خویش را دریابد.